



دانشگاه زابل

زیتون

نشریه زیتون | شماره یازدهم | مهر ۱۴۰۱



شناسنامه

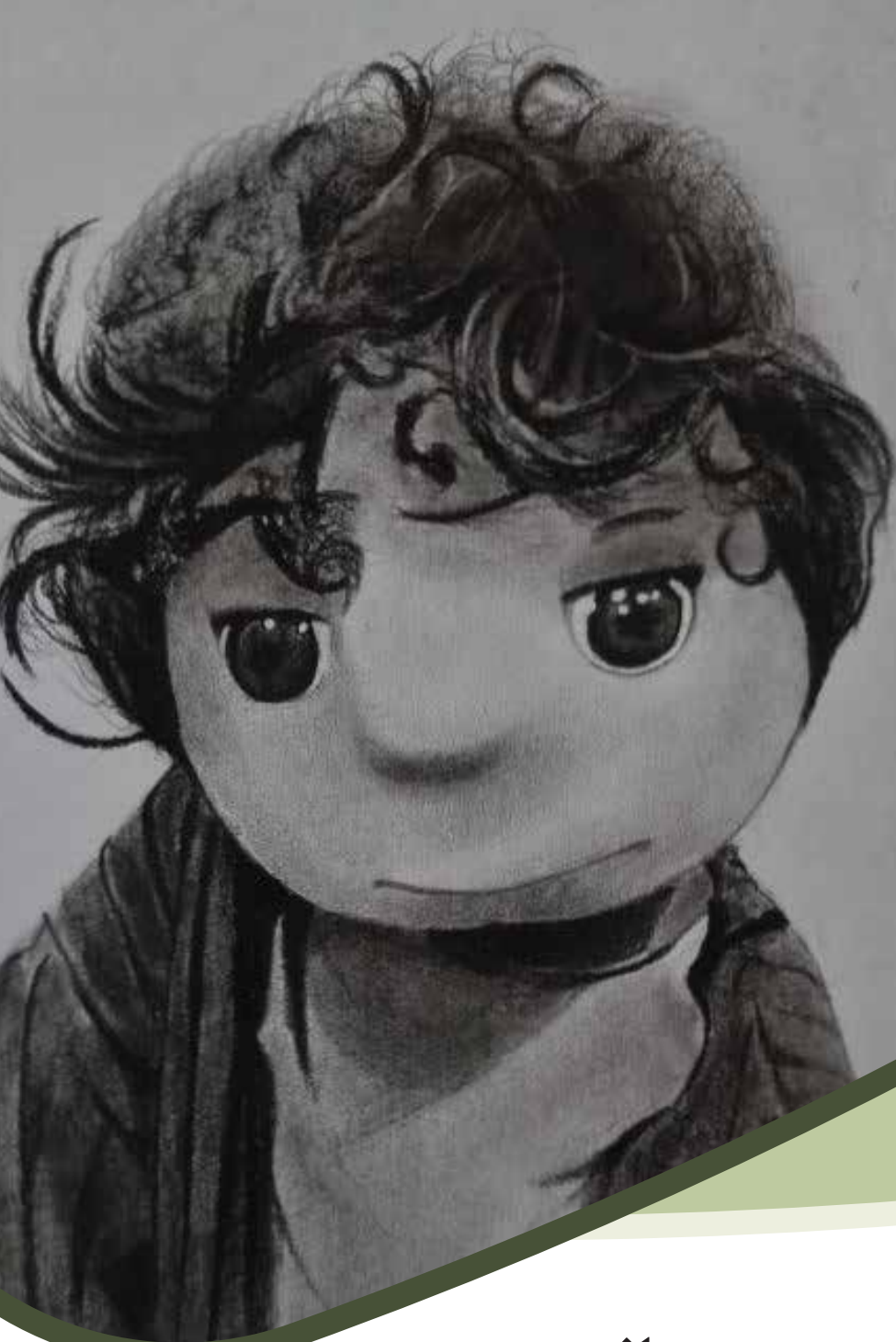
نشریه دانشجویی زیتون | شماره یازدهم | مهر ۱۴۰۱
صاحب امتیاز: کانون شعر و ادب پردیس فرهنگیان امام علی رشت
مدیرمسئول: سعید عطایی
سر دبیر: محمدرضا جمالی
صفحه آرا و طراح جلد: مهدی اکبری
ویراستار: زهرا طیفوری
نقاشی: احمدرضا بابایی
دبیر کارگروه ادبی: گوهر قوامی
دبیر کارگروه فرهنگی: احمدرضا بابایی
دبیر کارگروه هنری: رضا حسین زاده
هیئت تحریری: سعید زاد، فرشید لاله پور، رضا حسین زاده،
شیدا پاسبان، سیدعلی عظیمی، آیدا شریفی، علی اکبرزاده،
عاطفه ابری، حانیه کویری

📍 zeytoon_journal

ارتباط با ما:

فهرست

- ۱ چتر مهربانی
- ۳ تهاجم فرهنگی در بازی‌های رایانه‌ای و نقش سواد رسانه در آن
- ۵ من کجایم سهراب؟
- ۶ نقد کتاب دزیره
- ۷ باران که می‌زد
- ۸ جدول
- ۹ حقیقت آلوده به قدرت
- ۱۱ اگر او را می‌دیدید
- ۱۲ بهم تنیدن لبخند و درد



چتر مهربانی

چکمه‌های کهنه‌ی سبزش با شلوار ورزشی قرمز گلی‌اش و آن ژاکت کهنه، موهای شبنم‌زده و دسته گل‌هایی در دست تصویر جالبی را خلق کرده، چون نقاشی جذابی از یک دختر بچه‌ی زیبا با انعکاس دنیایی زیباتر در سیاهی چشمانش.

باران اواخر شهریور با شدت هرچه تمام‌تر می‌بارد و گل‌های درون دستش را پلاسیده می‌کند اما او اعتراض و گلایه‌ای ندارد. با آن قد کوچک ولی دل بزرگش می‌داند که زمین تشنه‌ی باران است. پس

کلاه بافتش را تا روی گوش‌هایش پایین می‌کشد و یک دستش را درون جیب ژاکتش فرو می‌برد و دست دیگرش را که خالی نیست، مقابل دهانش می‌گیرد و باها کردن سعی دارد گرمش کند اما چندان موفق نیست! سرما از سوراخ‌های جیب ژاکتش به دست و کل وجودش سرازیر می‌شود و نفس‌هایش سردتر از آن است که وجودش را گرم کند.

قطرات باران بر روی ابریشم‌های سیاه بیرون‌زده از کلاهش می‌نشینند و چتر مژه‌هایش را تَر می‌کند.

آن را در دستش بچرخاند.

پول‌های درون جیبش را می‌شمرد، خیلی کمتر از پول یک چتر است! همان‌طور خیره‌ی چتر است که صدای پیرمردی را کنارش می‌شنود: «گل‌هاتو به م می‌فروشی باباجان؟»
جوابش آرام‌تر از حد ممکن است: «اما آقا، اون‌ها دیگه پژمرده شدن!»

مرد از پاسخش حیرت‌زده می‌شود. چند دقیقه‌ای بود که او را زیر نظر داشت. نگاه خیره‌اش را بر روی لوازم‌التحریر و چتر دیده بود. با خود فکر کرد چطور انسانیتش بر نیاز و خواسته‌اش غلبه می‌کند؟ چقدر در عین کوچکی، دل بزرگی دارد.

با اصرار گل‌های دخترک را از او می‌خرد؛ و حال، او می‌توانست چتر دلخواهش را خریداری کند. با ذوق می‌رود و آن چتر رنگی را می‌خرد. بازش می‌کند و با خوشحالی به دور خود می‌چرخد. یک لحظه از حرکت می‌ایستد، چتر زیادی برای یک دختر ده‌ساله بچگانه نبود؟! نه، نبود! هنوز او کودک بود دیگر. اما بزرگانه عمل می‌کرد...

به کوچپه‌شان که می‌رسد، چتر را می‌بندد. دلش نمی‌خواهد نگاه حسرت‌بار بقیه‌ی بچه‌ها را ببیند. زنگ کهنه‌شان دیگر کار نمی‌کرد. در می‌زند و منتظر می‌ماند تا مادر بزرگش با آن پا، لنگان‌لنگان بیاید.

صدای مریم، دختر کوچک همسایه، که امسال به کلاس اول می‌رود به گوشش می‌رسد که آمار لوازم خریداری‌شده‌ی دوستانش را به مادرش می‌دهد. دختر باهوشی بود. گاهی پیش او می‌آمد و پیشاپیش، حروف الفبا را یاد می‌گرفت. یادش آمد که چندروز پیش که با هم حرف می‌زدند از چتر رنگی قشنگ سوگل دوستش می‌گفت.

دستی مقابل صورتش تکان می‌خورد: «کجایی دختر؟ حواست کجاست؟» خودش را درون آغوش مادر بزرگش جای می‌دهد و سپس به درون خانه می‌رود که مادر بزرگش می‌پرسد: «اون چیه دستت ننه؟ چتر نوت مبارکه ولی چرا داخل می‌آری؟» پاسخ می‌دهد: «قشنگه نه؟! مامان بزرگ؟ فردا تولد مریمه، برای اون گرفتم! خیس شده، بذار داخل بمونه خشک شه که فردا بدم بهش...»
و با خود فکر می‌کند چتر رنگی برای او زیادی بچگانه است. او باید بزرگانه عمل کند...

شیدا پاسبان

عشق می‌کند از قدم‌زدن زیر آن، صورتش را به روی آسمان گرفته و به آرامی زیر لب با خود زمزمه می‌کند:
باز باران با ترانه / با گهرهای فراوان / می‌خورد بر بام خانه...

تنها چند مصراع اولش را حفظ است و ذوق حفظ کردن این شعر از روی کتاب فارسی امسال را دارد. غرق در دنیای خودش است که آب و گل به شدت به سر و رویش پخش می‌شود. نگاهی به موتوری که با سرعت از کنارش رد شده می‌اندازد. اما دنبال کردن آن با چشمانش چندان طول نمی‌کشد. چرا که نگاهش خیره به آن طرف خیابان می‌شود.

دفتر و کتاب‌هایی که کنار لوازم‌التحریر دیگر در بازار سرپوشیده‌ی مقابل خودنمایی می‌کند. نگاهش با حسرت از روی آن‌ها گذر می‌کند و بر روی چتر رنگی ثابت می‌ماند... همیشه دوست داشت یکی از آن‌ها را داشته‌باشد و با ریتم قدم بزند، شعر بخواند و



تهاجم فرهنگی در بازی‌های رایانه‌ای و نقش سواد رسانه در آن

در این دوره‌ی زمانی، انتقال فرهنگ، عقاید و افکار اتفاق می‌افتد و نشأت گرفته از تمدن جدید است. با پیشرفت تکنولوژی بشری این ارتباط گسترده‌ی بیشتری پیدا کرده، به طوری که یک فرد در یک لحظه می‌تواند یک پیام را برای هزاران نفر بفرستد و یا از هزاران نفر در آن واحد یک پیام را دریافت کند؛ اما این نکته را باید در نظر گرفت که همیشه پیشرفت تکنولوژی موثر و مطلوب کامل نیست و بالطبع آثار مخربی همراه با خود دارد.

تهاجم و قدرت‌طلبی از دیرباز وجود داشته و فقط شکل ظاهری آن مطابق با موقعیت موجود متفاوت شده‌است. زمانی جنگ سخت و مسلحانه و در حال حاضر جنگ نرم، شگرد دشمن برای رفتارهای شیطانی خود و از بین بردن فرهنگ، و آداب و رسوم یک ملت و جایگزین کردن فرهنگ خود به جای آن، استفاده‌ی تهاجمی از این تکنولوژی بشری را به کار

تصور کنید برای یک دیدار مهم دعوت شده‌اید؛ استحمام کرده، بهترین لباس‌تان را پوشیده، با کمی عطر خود را معطر کرده و آماده‌ی رفتن به قرارتان می‌شوید؛ آیا شما قبل از این دیدار به صحبت‌هایی که باید بگویید فکر می‌کنید؟ و یا قبل از حضور در این قرار مهم حرف‌هایتان را با خود مرور می‌کنید؟ انتقال و تبادل اطلاعات از ابتدای خلقت بشر وجود داشته و بارزترین مثال آن: فکرکردن به خود و یا مرور صحبت‌های خود و به‌طور کلی اموری است که شما در آن نقش دارید؛ که در این حالت، شما به سادگی توانسته‌اید با خودتان ارتباط برقرار نموده و این ارتباط به صورت درون‌فردی رخ داده‌است. اما گاهی این ارتباط در محدوده‌ی وسیع‌تر و با فرد یا افرادی غیر خودتان شکل می‌گیرد که به این نوع ارتباط، ارتباط میان‌فردی گفته می‌شود و امروزه این نوع ارتباط را دوره‌ی چهارم از عصر ارتباط دانسته‌اند.

و از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند و این یک تهاجم فرهنگی است.

در هر فرهنگ و جامعه‌ای تعداد قابل‌توجه‌ای از آن جامعه را کودکان و نوجوانان تشکیل می‌دهند. کودکان همانند نهرهای باریک، همیشه نمی‌توانند مستقل و جدا باقی بمانند و به ناچار، روزی باید به اجتماع وارد شوند؛ چرا که استعدادها و توانایی‌های آنان در عرصه‌ی حیات اجتماعی شکوفا می‌شود. از این رو، در تربیت اجتماعی کودک بازی نقش بسزایی را دارد، چراکه مقوله‌ی تربیت از ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین و مهم‌ترین نیازهای زندگی بشری است. بازی از دیرباز تا به امروز نقش ویژه‌ای در زندگی بشر داشته، به‌طوری که به هرگونه فعالیت جسمی و یا ذهنی هدفداری که به صورت فردی یا گروهی موجب کسب لذت می‌شود را بازی می‌گویند. استفاده از بازی‌های خاص در به هیجان آوردن فرد و متقابلاً تخلیه‌ی آن و همچنین تقویت توجه و تمرکز و هماهنگی چشم و دست مفید می‌باشد. بازی به عنوان پایه و اساس نخستین روابط اجتماعی به حساب می‌آید. در بسیاری از موارد این نوع از بازی‌ها باعث تقویت مهارت‌های تحلیلی و ادراکی فرد می‌شود اما این بازی با توجه به موقعیت ویژه‌ای که دارد، می‌تواند مسیری مخرب را نیز طی بکند و وسیله‌ای برای تهاجم فرهنگی به حساب آید. در حالی که روزبه‌روز بازی‌های متفاوت و شگفت‌آوری در سبک‌های مختلف وارد بازار می‌شوند و کاربران این امکان را دارند که در محیط‌های مجازی گوناگون، به دشمنان خود در بازی صدمه وارد کنند؛ گاهی اوقات هم پیش می‌آید که این صدمات از دنیای مجازی فراتر می‌روند و وارد دنیای حقیقی می‌شوند.

مهم‌ترین مشخصه‌ی بازی‌های رایانه‌ای حالت جنگی اکثر آنهاست که فرد باید برای رسیدن به ادامه‌ی بازی و رفتن به مرحله‌ی بعد با نیروهایی به اصطلاح دشمن بجنگد. پس خشونت مهم‌ترین محرکه‌ای است که در ساخت جدیدترین و جذاب‌ترین بازی‌های رایانه‌ای در حد افراط از آن استفاده می‌شود. چهره‌های معروف هالیوود که در فرهنگ ما، انسان‌هایی ضد ارزش و غیراخلاقی‌اند، در این بازی‌ها به صورت قهرمانانی شکست‌ناپذیر نشان داده می‌شوند. خشونت‌های آنان، که برای کودکان و نوجوانان جذاب است، آنها را پرخاشگر و ستیزه‌جو بار می‌آورد. از آثار مخرب مورد توجه این نوع از بازی‌ها به

موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. داشتن رفتار پرخاشگرانه و بروز خشونت رفتاری در کودک؛

سازندگان بازی‌های رایانه‌ای به مدد فناوری‌های پیچیده و نرم‌افزارهای پیشرفته‌ای که در اختیار دارند، می‌توانند تا حد امکان جذابیت این بازی‌ها را برای کودکان و نوجوانان بیشتر کنند. ایشان سعی دارند با استفاده از این تکنیک‌ها و بهره‌بردن از ماجراجویی‌های مورد توجه کودکان و نوجوانان، به بازار گرم این بازی‌ها رونقی دوچندان ببخشند. لذا خشونت و استفاده از اسلحه‌های گوناگون جزء لاینفک بسیاری از این بازی‌هاست.

۲. تنبلی ذهنی در روحیه‌ی کودک؛

در این بازی‌ها کودک یا نوجوان با برنامه‌های دیگران بازی می‌کند و کمتر قدرت دخل و تصرف در آنها را دارد. اعتماد به نفس در برابر ساخت و پیشرفت دیگران متزلزل می‌شود. ۳. افت تحصیلی؛

عوامل بسیاری در افت تحصیلی نقش دارند. هرچیزی که ذهن دانش‌آموزان را از مسیر آموزش منحرف کند، یکی از عوامل افت تحصیلی به حساب می‌آید. بازی‌های رایانه‌ای می‌توانند وقت زیادی را از دانش‌آموز گرفته، او را به مسائل غیر آموزشی سوق داده و در نتیجه افت تحصیلی برای او به بار آورد. ۴. اعتیاد به بازی رایانه‌ای؛

یکی از خطرناک‌ترین آثار سوء بازی‌های رایانه‌ای "اعتیاد" به این بازی‌هاست که نوجوانان را تهدید می‌کند. این تهدید آن قدر جدی‌ست که گاه منجر به مرگ می‌شود.

پس در نتیجه باید بپذیریم که بازی‌های رایانه‌ای همانند بسیاری دیگر از پدیده‌های

عصر فناوری اطلاعات به زندگی ما و فرزندانمان راه پیدا کرده‌است. اگر بخواهیم آن را نادیده بگیریم و فرزندانمان را از این بازی‌ها محروم نماییم، حرص و ولع آنان برای دسترسی به این بازی‌ها بیشتر می‌شود و اگر در خانه نتوانند بازی کنند، از طرق دیگر این نیاز را ارضا می‌کنند. از سوی دیگر، اگر بخواهیم فرزندانمان را در این زمینه‌ی افسار گسیخته به حال خود بگذاریم، خطرهای روحی، روانی و جسمی آنان را تهدید می‌کند. لذا نیازمند یک آگاهی و سواد لازم برای استفاده از این بازی‌ها لازم و ضروری می‌باشد.

حانیه کویری

من کجایم سهراب؟

پس کجایی سهراب؟
قایقت کو؟ کجاست؟
اجلت مهل نداد؟ تنت انداخت به آب؟
من که پارو زده‌ام...
دور گشتم از آن خاک غریب...
که در آن هیچ کسی شعر تو را خوب نخواند
همچنان ویرانی ست
همچنان خانه‌ای نیست که نیست
کو امیدی که دلم ذره‌ای وا بشود
کو چراغی که کمی سو بزند
کو سمائی که از آن عشق ببارد به سرم
کو همان پنجره‌ی معرفت
همچنان دیوار است
به درازای جهان، به بلندای تب شاعری‌ات
به خموشی دل هر که تو را خوب نخواند
این جهان سهم من است
این جهان قسمت ماست
چشم ما پنجره بود
هیچ کسی درک نکرد
به کبودی تن کودک کار
بود دنیای من و قصه‌ی ما
پس کجایی سهراب؟
قایقت کو؟ کجاست؟

کو آن شهر که گفתי باشد، پشت آن دریاها؟
همه جا مرغ، غذا هست و شناور ماهی
همه جا عشق، دوا هست و بلایش کافی
این جهان سهم من است
این جهان قسمت ماست
ذره‌ای روشنی‌ای نیست که نیست
جز همان راه بلا و غم عشق
و همین هم کافی ست
پس کجایی سهراب؟
من شنیدم که تو عاشق بودی
عاشق قمری و مرغابی و باد و طوفان
عاشق آنچه خدا داده بود از کرمش
عاشق آنچه کسی دوست نداشت
پس کجایی سهراب؟
قایقت را دیدم
در میان همه افکار دلت
در میان همه احساس سرت
در میان همه اشعار ترت
قایقت را دیدم
من کجایم سهراب؟
من کجایم سهراب؟

علی اکبرزاده



دزیره

آن ماری سلینکو

پرویز شهدی

نقد کتاب دزیره

کتاب پرفروش و پرتیراژ دزیره، به قلم آن ماری سلینکو، بیان کننده‌ی زندگی نامه‌ی ناپلئون بناپارت، ژنرال بزرگ ارتش فرانسه، و دزیره کلاری، دختر حریرفروشی اهل مارسی، است.

عاشقانه‌ای که با رؤیای کشورگشایی ناپلئون در هم می آمیزد و دزیره را هم به سمت سرنوشتی غیرقابل پیش بینی می برد؛ به گونه‌ای که خود، هرگز گمان نمی کرد روزی به مقام ملکه‌ی سوئد دست یابد. آن ماری سلینکو با قلم بی نظیرش این عاشقانه را ماندگار کرده است.

انگیزه‌ی نویسنده‌ی این رمان، بازگوساختن زندگی شخصی ناپلئون در لابه لای امواج تاریخ فرانسه می باشد؛ که البته، ماری سلینکو تا حدی در این امر موفق بوده است؛ اما گاه در میان تلاطم کلمات، خواننده‌ی زیرک متوجه خواهد شد که رشته‌ی کلام از دست وی خارج شده و نتیجه‌ی این امر ایجاد برخی گره‌های ذهنی در ذهن خواننده است.

سلینکو در خلال هیاهوی جنگ جهانی دوم می زیست و همین امر سبب شده تا در کتاب دزیره تصویر جنگ و اضطراب ناشی از آن، که کشور را در برمی گیرد، به خوبی به رشته‌ی تحریر دریاورد. همانطور که می دانیم، ترجمه‌ی گویا و شفاف، یکی از مهم ترین عناصر مقبولیت پذیری یک کتاب است و پرویز شهدی یکی از روان ترین ترجمه‌ها را در باب این کتاب انجام داده است.

پانویس‌ها و ارجاعاتی که در طول کتاب مشاهده می شوند، نشان دهنده‌ی ذوق و استعداد نویسنده و مترجم، همچنین مطالعه‌ی بسیار و داشتن اطلاعات فراوان تاریخی می باشند.

کتاب دزیره از زاویه‌ی اول شخص مفرد، و به صورت خاطره نویسی نوشته شده است و این امر به همراه توانمندی نویسنده در به بند کشیدن کلمات، سبب ایجاد صمیمیت و سیال بودن داستان شده است.

همچنین نویسنده‌ی خوش ذوق، در امر شخصیت پردازی، استادانه عمل کرده است و با مطالعه‌ی کتاب، می توان تجسم ظریفی از جزئیات داستان را به کمک کلمات در ذهن پرداخت.

شخصیت دزیره در

کتاب به گونه‌ای توصیف شده

که در طول کشاکش‌های داستان با

زنی ظریف و به همراه احساساتی آسیب پذیر، اما دارای صبر و اراده‌ای مثال زدنی مواجه هستیم و همین امر سبب جذب خواننده و ایجاد حس همزاد پنداری با شخصیت داستان می شود.

کتاب دزیره با وجود معتبر بودن اسناد و منابع تاریخی به کاررفته در آن، در طبقه‌ی کتاب‌های تاریخی قرار نمی گیرد؛ که این امر از نظر من نه تنها نشانه‌ی ضعف این کتاب نیست، بلکه بیانگر این موضوع است که نویسنده‌ی این رمان به خوبی توانسته پوسته‌ی خشک تاریخی کتاب را بشکند و با ایجاد فضاسازی‌های دلنواز و به کارگیری هنر تجسم، به خوبی فضای درام و رمانتیک را در خلال تاریخ بی رحم و انعطاف ناپذیر جای دهد.

آیدا شریفی

باران که می‌زد، شمع شعرم شعله‌ور می‌شد
حال و هوای چشم‌هایم تازه‌تر می‌شد

هرقطره که از بغض ابری خشک می‌بارید
عطرش شنیدن داشت وقتی خاک تر می‌شد

از عطر خاک خیس خوش‌تر گفت و گویی بود
که بین سقف و چکه‌های آب و در می‌شد

دلخواه‌تر نزد من اما دلربایی بود
که با حضورش خستگی‌هایم به در می‌شد

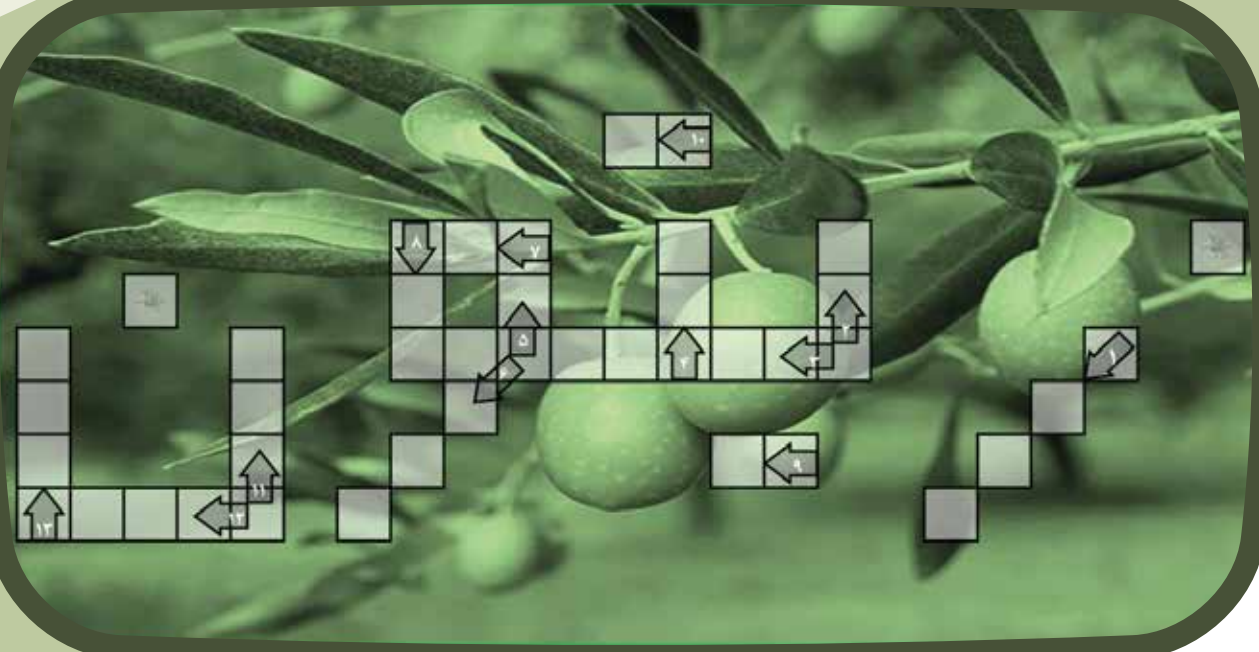
وقتی که می‌تابید چشمش در هوای من
رنگین کمان در آسمانم مستقر می‌شد

افسوس! پاییز آمد و گم گشت خورشیدم
در ابرها گشتم ولی پیدا مگر می‌شد؟!

از "مهر" چشمش را به رویم بست و از این رو
هر روز از دیروز کوتاه‌تر به‌سر می‌شد

این روزها حال و هوایم سرد و بارانی‌ست
خورشید یک‌شب کاش از من باخبر می‌شد

سعید زاد



جدول

- ۱- نظیر خود در طبخ و تهیه غذاهای محلی و سنتی نظیر فسنجان بسیار استفاده می شود.
- ۹- به معنایه شجاع و دلیر و پهلوان و مبارز و جنگجوی پر زور و قوت.
- ۱۰- کتابی از سیده زهرا حسینی در مورد جنگ ایران و عراق
- ۱۱- از آثار دکتر علی شریعتی
- ۱۲- یکی از آثار معروف محمود دولت آبادی
- ۱۳- به کلمه یا کلماتی گفته می شود که در پایان مصراع عیناً تکرار می شوند.

سید علی عظیمی رشتی

- ۱- تخلص شعری هوشنگ ابتهاج
- ۲- تخلص شعری فریدون مشیری
- ۳- بنیان گذار شعر نوین و ملقب به پدر شعر نو فارسی
- ۴- یکی از حروف شرط است
- ۵- آرامگاه شاعر معروف شیعی دعبل خزاعی در کجا قرار دارد؟
- ۶- گل چه کم از لاله قرمز دارد چشمها را باید شست جور دیگر باید دید واژهها را باید شست «سهراب سپهری»
- ۷- نام گیلکی سمور آبی
- ۸- نوعی از ظروف سفالی پرمصرف و پرطرفدار استان گیلان است که همواره به دلیل خواص بی

حقیقت آلوده به قدرت

متن حاوی اسپویل

فیلم نمایش ترومن (۱۹۹۸)

The Truman Show (1998)

شک به مفاهیم اساسی و عدم اعتماد به احساسات از جمله دغدغه‌های اندیشمندان و دست‌مایه‌ی خلق آثار ارزشمند ادبی بوده‌است. هر انسانی در طول زندگی به نوبه‌ی خود، با این پرسش که تا چه اندازه ممکن است زندگی‌اش واقعی باشد، دست‌وپنجه نرم کرده‌است.

فیلم نمایش ترومن عصری را به تصویر می‌کشد که صاحبان قدرت و سرمایه ایده‌ای خلاقانه برای سرگرمی و افزایش مخاطب اتخاذ کرده‌اند: به تصویرکشیدن روزمرگی‌های ساختگی یک مرد حقیقی.

یک میلیون و هفتصد هزار نفر نظاره‌گر به‌دنیای آمدن‌اش بودند؛ مردم دوپست‌ویست کشور جهان با نخستین بار راه‌رفتن‌اش به‌وجود آمدند، پنج‌هزار دوربین در طول شبانه‌روز لحظات زندگی‌اش را با مردم جهان به اشتراک می‌گذارند و ...

همه و همه در سازه‌ی بشری عظیمی اتفاق می‌افتد که از فضا قابل رویت است؛ شهری بزرگ که همه‌ی حقایق در آن از پیش برنامه‌ریزی شده و هزاران بازیگر برای یک‌نفر در صحنه‌ی نمایش، زندگی می‌کنند. جهانی که همه‌ی ارتباطات‌اش ساختگی‌ست و تنها یک‌نفر واقعی و احساسات‌اش اصیل است. همگی محبت‌شان را برای یک‌نفر خرج می‌کنند و حواس‌شان هست که کوچک‌ترین خللی در زندگی ترومن ایجاد نشود.

کارگردان نمایش - کریستف - با قدرتش تمامی این مسائل را کنترل می‌کند تا هیچ‌گاه ترومن از واقعیت آگاه نگردد و نمایش ادامه یابد.

و ترومنی که حقیقت زندگی‌اش آلوده به قدرت است، پس از گذشت سال‌ها دچار شک و تردید می‌شود و به‌دنبال راهی برای فرار از مهلکه می‌گردد.

زندگی ترومن را می‌توان مانند غار افلاطون در نظر گرفت که سایه‌ای از حقیقت است و با گریز از شهر در تلاش است به حقیقت دست پیدا کند.

نخستین جرقه‌ی آگاهی ترومن، تجربه‌ی یک عشق است. آدمی که سوای دیگران به این نمایش تن نمی‌دهد و برای نجات ترومن به او نزدیک می‌شود؛ که پس از مدتی نیز، صاحبان قدرت او را از نمایش بیرون می‌برند.

در جایی از فیلم از کارگردان نمایش پرسیده می‌شود که به نظرش کاری که با ترومن می‌شود، غیر انسانی نیست؟

او در پاسخ می‌گوید: «دنیایی که ترومن در آن زندگی می‌کند بسیار بهتر از دنیای ماست؛ دنیای ما تهوع‌آور است.»

کارگردان دل‌خوش به این است که ترومن واقعیت جهانی را که به او نشان می‌دهد تا زمان مرگ‌اش می‌پذیرد، اما ترومن با چیدن پازل‌هایی از تجربه‌ی عشق و شک به دنیای پیرامون، در ساختگی بودن آن به یقین می‌رسد و در برابر سیستم عصیان می‌کند و پس از چندین بار تلاش برای فرار بالاخره موفق می‌شود.

ولی از منظری دیگر فرار ترومن تفاوتی چشم‌گیر با غار افلاطون دارد. این‌بار ترومن به حقیقت‌نهایی نمی‌رسد، بلکه از زندانی کوچک آزاد می‌شود و پا به دنیایی می‌گذارد که بی‌نهایت پرسش‌جدید برای‌اش به‌وجود می‌آورد و کمالی در انتظارش نیست. این‌بار وارد دنیایی می‌شود که دیگران نه در جهت منافع ترومن که برای منافع خودشان بازی می‌کنند؛ دیگر از محبت‌های بی‌اندازه خبری نیست و دیگر کسی برای او دل نمی‌سوزاند. اما این انتخاب خود ترومن است.

در انتهای فیلم که کارگردان به او می‌گوید هیچ‌کس مرا به اندازه‌ی تو نمی‌شناسد، در پاسخ‌اش می‌گوید: «تو هیچ‌گاه در سر من دوربین نگذاشتی.» تلاش برای کسب حقیقت همواره توان دارد. شاید بتوان گفت که ارزشش را دارد؛ حتی به قیمت زندگی.

پیتر ویر، کارگردان فیلم «نمایش ترومن»، با هراسی آمیخته به طنز فیلم را فرم‌دهی کرده‌است و جیم کری نیز نشان‌داده که استعدادی فراتر از بازی‌های کمدی تجاری دارد و در نهایت برای بازی در این فیلم موفق به دریافت گلدن گلوب شد.

پیتر ویر چنین استعدادی را در رابین ویلیامز در فیلم «انجمن شاعران مرده» نیز کشف کرده‌بود.

رضا حسین زاده



اگر او را می‌دیدى!
تو هم مانند من حیران می‌شدى...

فقط... اگر او را می‌دیدى!
اما حیف! تو رنگ زرد گرم پاییزی
و او سفیدی سرد زمستان

با من از منطق عاقل حرف نزن
من همان عاشق دیوانه‌ی دیوانه‌ی دیوانه‌ام

که سال‌هاست بدرقه می‌کنم سال‌ها را
و متولد می‌شوم از نو، با صدای توپ تحویل سال تا
منتظرت بنشینم

تو هیچ غمی در دلت نباشد
من به تنهایی ورق می‌زنم سال‌ها را
تا به اتمام برسد...

اما خواهش می‌کنم! خواهش می‌کنم!
"پایان" آخر صفحه را تو با من بخوان ...

شاید سال دیگری نباشد که
فرصت انتظار داشته باشم ... رحمی کن...
این سپیدی مویم را ببین و رحمی کن ...

بخار این چای خیلی وقت است دیگر بلند نشده
بیا... با تو حتی سردی چای در این هوای زمستانی
می‌چسبد ...!

عاطفه ابری

بهم تنیدن لبخند و درد آسان نیست
شکست خوردن قبل از نبرد آسان نیست

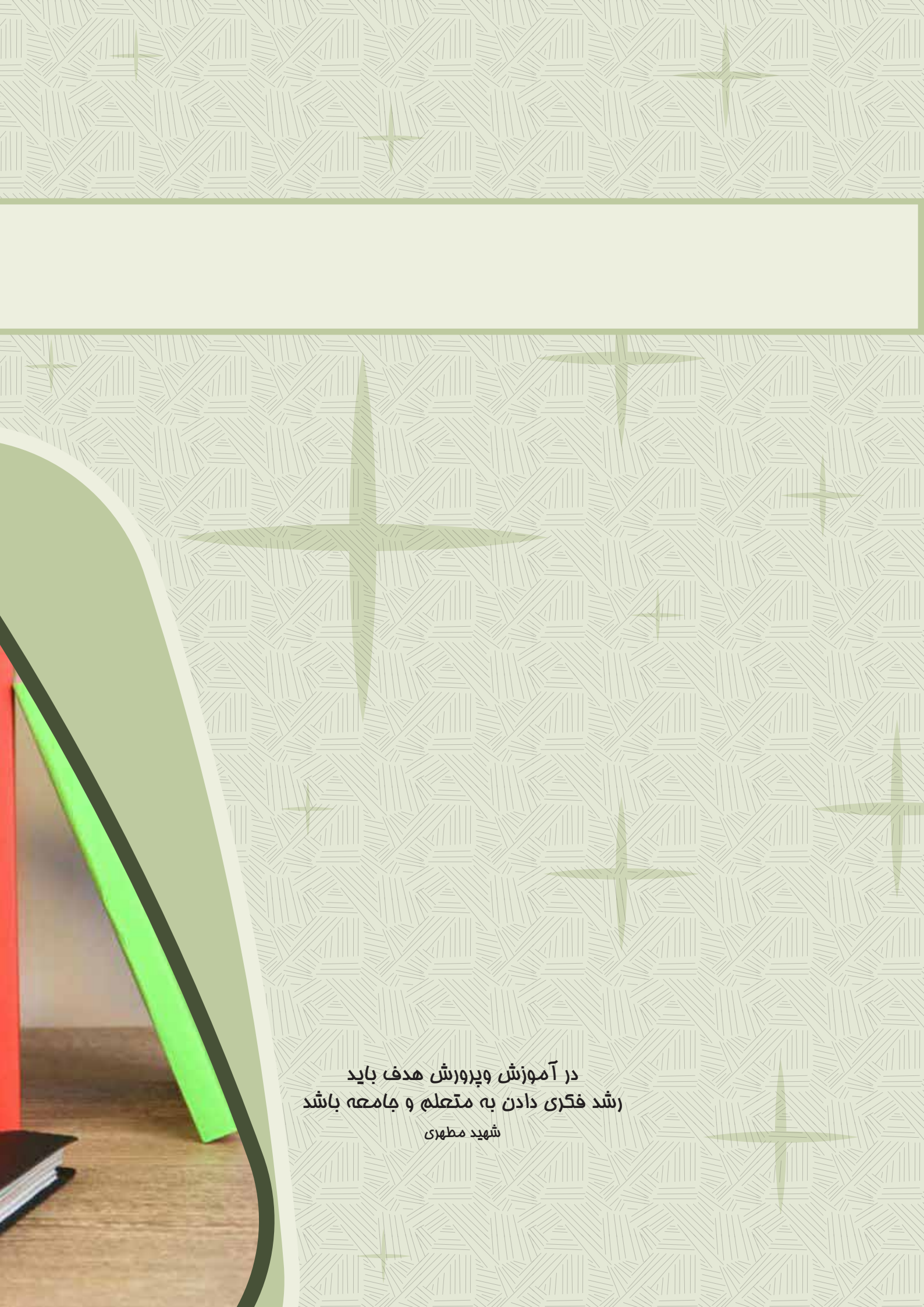
برای من که بدعادت شدم به آغوش
تحمل شب و یک شهر سرد آسان نیست

برو، نمان به تماشای چشم‌های من
که تماشای چشم خیس مرد آسان نیست

مرا نظاره نکن ای گل همیشه بهار....
تو را نظاره یک برگ زرد آسان نیست

بخند و بغض نگه دار در گلو هر چند
بهم تنیدن لبخند و درد آسان نیست

فرشید لاله پور



در آموزش و پرورش هدف باید
رشد فکری دادن به متعلم و جامعه باشد
شهید مطهری